

راه پر پیچ و خم بود و ما نا آشنا. منزل شهیدی که به آن جا دعوت شده بودیم درست کنار مرداب قرار داشت، از بافت بنا مشخص بود که به تازگی ترمیم شده.

با اجازه مادرش پا به درون خانه گذاشتیم و با استقبال گرم ایشان و خواهر شهید مواجه شدیم. جویای پدر شهید شدیم و متوجه شدیم چند وقت پیش تر نیست که دار فانی را وداع گفته اند. در این روز سید جلال این طور به ما معرفی شد:

هم اسم پدر بزرگ پدریش بود. بعد ها سید کمال هم صداش می کردند.

از دوران نوجوانی با هم سن و سال هایی که در یک محل بودند و هم عقیده، به مسجد و هیئت می رفتند و سید جلال مبارزاتی که عمدتاً پخش شب نامه ها و اعلامیه ها بود را در محل انجام می داد. مطیع و عاشق ولایت بود و بی ارزشی چند روزه ی دنیا را کاملاً درک کرده بود و خود را برای دیده فرو بستن زود هنگام از دنیا آماده کرده بود.

در بحبویه ی جنگ علی رغم برخوردهای همسایگان در برانگیختن نیروهای جدید جهت اعزام به منطقه تلاش فراوان نمود. مرد عمل بودن را از ملایش حسین(ع) دریافته بود لذا 4 بار به جبهه عزیمت نمود. در مناطقی چون هویزه، جزیره مجنون حضور داشت و در 23 خرداد 67 در شلمچه با اصابت گلوله به ناحیه سر ندای حسین (ع) را لبیک گفت.

برای خواندن خاطرات [این جا](#) کلیک کنید یا به منوی خاطرات شهدای شهرستان بروید.